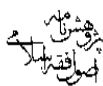


سالنامه علمی - تخصصی
سال چهارم، شماره ۴، سال ۱۴۰۰

مسالک تراحم در خطابات متزاحم از منظر استاد شهیدی پور^۱

محمدحسین فتاحی^۲



چکیده

تراحم امتثالی، صورتی است که مکلف در مقام امتثال قدرت عمل به دو خطاب شرعی را ندارد. در تراحم امتثالی، پاسخ به دو پرسش مهم ضروری است. نخست آنکه آیا بازگشت دو خطاب متزاحم به تعارض است و در نتیجه، مرجحات باب تعارض جاری می شود؟ پرسش دوم آنکه آیا برای دو خطاب متزاحم، اطلاقی قابل تصویر است تا بتوان به کمک آن احراز ملاک کرده و حکم به امکان استیفای ملاک نمود؟ در مقام پاسخ، از میان شش مسلک مطرح شده، نظریه تقیید خطابات به قدرت شرعی به لحاظ روح حکم اختیار می شود، که دو نتیجه مهم را در پی دارد. نخست اینکه اطلاق خطابات شرعی به جهت اقتضای روح تکلیف، شامل فرض تراحم نمی شود و محل مرجحات باب

مسالک تراحم در خطابات متزاحم از منظر استاد شهیدی پور

۱. تاریخ دریافت مقاله: ۴۰۱/۹/۲۰
تاریخ تأیید مقاله: ۴۰۱/۹/۲۰
mohammadfattahii1375@gmail.com

۲. تاریخ دریافت مقاله: ۴۰۱/۵/۲۷
دانش پژوه سطح سه حوزه علمیه قم، ایران.

تعارض نیز نخواهد بود. نتیجه دوم آنکه با توجه به پذیرش اطلاق ترتبی، می‌توان از هر دو خطاب، احراز ملاک کرده و حکم به امکان استیفای آن نمود.

واژگان کلیدی: تراحم، تعارض، ترتب، اطلاق تکلیف، قدرت تکوینی، قدرت شرعی، امتثال، استیفای ملاک.

مقدمه

به دست آوردن ملاک هر یک از خطاب‌های تکلیف (در فرضی که با یکدیگر تراحم کرده باشند)، از مسائل مهمی است که مورد اختلاف واقع شده است. نوشتار پیش رو به دنبال بیان راه‌های گوناگون، جهت احراز ملاک خطاب‌های متراحم می‌باشد. مشهور اصولیان متأخر، شمول خطاب‌های تکلیف نسبت به فرض تراحم را نپذیرفته، و به دنبال اثبات ملاک بر اساس اطلاق ترتبی می‌باشند. روشن است در صورتی که شارع در خطاب تکلیف خود، به امر ترتبی تصریح کرده باشد، ترتب مورد پذیرش است. مانند مواردی که در صورت ترک واجب، امر به فعل دیگر شده است. اما سخن در مواردی است که شارع امر ترتبی را بیان نکرده است. مانند دو خطاب متراحم که هرکدام در ظاهر، بر اطلاق خودشان باقی بوده و در لفظ بدون قید است. در این صورت مسأله مهم آن است که آیا می‌توان با تصویر امر ترتبی در خطابات متراحم، اطلاق خطاب نسبت به فرض تراحم امر مهم با امر اهم را محفوظ دانست؟ از سوی دیگر در صورت امکان تصویر ترتب، آیا این امکان، سبب ظهور خطابات متراحم در امر ترتبی می‌شود و یا نیازمند به وجود دلیل است؟

لازم به ذکر است که در این مقاله امکان ترتب، اصل موضوعی تلقی شده است و به دنبال بررسی امور مؤثر در احراز ملاک خواهیم بود. برای روشن شدن مسأله، بیان و بررسی تفصیلی رویکردهای مطرح در تراحم نیاز است. از مهم‌ترین ثمرات این بحث که ضرورت آن را روشن می‌نماید، تصحیح عبادات مکلفین بر اساس احراز ملاک در خطابات متراحم و لزوم تکلیفی عمل به دو خطاب می‌باشد. این مقاله تقریری جامع از مباحث استاد ارجمند شهیدی‌پور است که اغلب با محوریت کتاب «أبحاث في علم الأصول» تنظیم شده است. این کتاب به زبان عربی است و تاکنون به حوزه نشر رسمی دست نیافته است. نگارنده به هدف آگاهی بخشی مخاطبان ناآگاه به زبان عربی و انعکاس رسمی و موضوع محور آخرین دیدگاه‌ها و مستندسازی آن و نیز بیان تغییر آراء استاد شهیدی‌پور به تدوین این مقاله اقدام نمود.

پیشینه علمی
اصول فقه اسلامی

دکتر
محمد شمس‌الدین
شماره ۴، سال ۱۴۰۰

پیشینه

جمع‌آوری مسالک مختلف موجود در باب تزاحم و بررسی تفاوت‌ها و درستی هر یک از آنها، از جمله مباحثی است که به صورت مستقل، در کتب اصولی مطرح نشده است؛ اگرچه بحث تزاحم و تنافی دو تکلیف به لحاظ مقام امتثال در سخنان دانشمندان علم اصول مطرح شده است.^۱ در این میان، تنها شهید صدر با فرض پذیرش ترتب، برخی از مسالک موجود در باب تزاحم را مورد ارزیابی قرار داده است.^۲

البته بحث از ترتب که از مسائل مؤثر در بحث تزاحم به شمار می‌رود، به صورت مبسوط در کتب فقهی و اصولی مورد بررسی قرار گرفته است. این نظریه اولین بار، توسط محقق کرکی^۳ ارائه شد. دو قرن و اندی بعد، شیخ جعفر کاشف الغطاء^۴ براهین خود بر درستی این نظریه را ارائه نمود. سپس میرزای شیرازی^۵ مقدمات نظریه ترتب را به دقت تفصیل داد، و پس از او میرزای نایینی^۶، به صورت تفصیلی در هر یک از اقسام تزاحم، امکان ترتب را بررسی نمود. البته بزرگانی چون شیخ انصاری^۷ و آخوند خراسانی^۸ ترتب را نپذیرفته و ادله خود را ارائه داده‌اند. ویژگی پژوهش پیش رو، جمع‌آوری مسالک موجود در تزاحم و بررسی صحت هر یک از این آراء بنا بر مبانی مختلف است.

مفهوم شناسی

«تزاحم» در لغت به معنای تضایق و تدافع^۹ و در اصطلاح، مطابق با تفسیر مشهور به معنای تنافی دو حکم در مقام امتثال به سبب عدم قدرت مکلف بر جمع بین آنها می‌باشد.^{۱۰}

۱. نایینی، فوائد الأصول، ج ۳، ص ۳۲۵؛ انصاری، فوائد الأصول، ج ۴، ص ۵۴؛ آقا ضیاء، نهاية الأفكار، ج ۴، ص ۱۳۰.
۲. صدر، بحوث، ج ۷، ص ۶۰.
۳. کرکی، جامع المقاصد، ج ۵، ص ۱۴.
۴. کاشف الغطاء، کشف الغطاء، ص ۱۷۱.
۵. حائری، درر الفوائد، ص ۱۴۰.
۶. نایینی، فوائد الأصول، ج ۱، ص ۳۱۰.
۷. انصاری، فوائد الأصول، ج ۲، ص ۴۴۰.
۸. خراسانی، کفایة الأصول، ص ۱۳۴.
۹. ابن فارس، مقاییس اللغة، ج ۳، ص ۴۹.
۱۰. نایینی، فوائد الأصول، ج ۱، ص ۳۱۸؛ صدر، بحوث فی علم الأصول، ج ۷، ص ۶۱.

«ترتب» در لغت به معنای ثابت بودن^۱، و در اصطلاح به این معنا است که در تراحم دو امر با یکدیگر، اطلاق خطاب امر به مهم در فرض پرداختن به خطاب اهم ساقط می‌شود، اما اصل خطاب امر به مهم از بین نمی‌رود. به همین علت در فرض عصیان خطاب اهم و مترتب بر آن، خطاب مهم به فعلیت می‌رسد.^۲

«تعارض» در لغت به معنای اظهار^۳، و در اصطلاح به معنای ایجاد مانع نمودن و تنافی دو دلیل با یکدیگر به لحاظ مدلول‌شان است.^۴

«قدرت شرعی» دارای دو اصطلاح است. اصطلاح اول کاری است که شارع توانایی بر آن را در خطاب شرعی خود شرط می‌داند؛ برخلاف قدرت عقلی که عقلاً تکلیف شارع را منوط به آن می‌دانند.^۵ معنای دوم این است که مکلف اگرچه می‌تواند هرکدام از تکالیف را به تنهایی اطاعت کند، اما قدرت جمع نمودن بین اطاعت چند تکلیف را ندارد. اصطلاح قدرت شرعی در بحث تراحم، به معنای دوم انصراف دارد، که به آن قدرت عرفی نیز گفته می‌شود.^۶

مسئله نخست: تعارض اصل دو خطاب

آخوند خراسانی بازگشت خطابات متزاحم را به تعارض دانسته و نظریه تعارض اصل دو خطاب را برگزیده است.^۷ به این بیان که اطلاق خطابات متزاحم، فعلیت و اثبات قدرت در متعلق هر دو خطاب را اقتضا می‌کند. در این صورت بر اساس مفاد خطابات، امثال هر دو تکلیف بر مکلف واجب می‌شود، درحالی که چنین وجوبی، مستلزم طلب غیرمقدور است و مکلف نمی‌تواند هم‌زمان، هر دو خطاب متزاحم را امثال کند. بنابراین هر یک از دو تکلیف در اثبات فعلیت خود، تنافی با دیگری دارد و بازگشت تراحم به تعارض است.

۱. جوهری، الصحاح، ج ۱، ص ۱۳۳.
۲. خراسانی، کفایة الأصول، ص ۱۳۴؛ کاشف الغطاء، کشف الغطاء، ج ۱، ص ۱۶۹ (بحث ثامن عشر).
۳. جوهری، الصحاح، ج ۳، ص ۱۰۸۸.
۴. انصاری، فرائد الأصول، ج ۴، ص ۱.
۵. نایینی، أجدود التقریرات، ج ۱، ص ۱۵۰.
۶. صدر، دروس فی علم الأصول، ج ۲، ص ۲۲۱.
۷. شهیدی‌پور، أبحاث فی علم الأصول، ج ۳، ص ۲۵۱. آخوند خراسانی به این بیان تصریح نکرده است؛ بلکه به نظر می‌رسد این بیان از لوازم عدم پذیرش ترتب برداشت می‌شود.

برای روشن شدن مطلب فوق، تذکر دو نکته ضروری است:

نکته اول آنکه آخوند ترتب را محال دانسته^۱ و به همین علت به نظر ایشان، خطابات متزاحم به اطلاق خود باقی مانده و محذور طلب غیرمقدور پیش می‌آید. اما کسانی که ترتب را پذیرفته‌اند، با تقیید اطلاق خطاب مهم، دو خطاب متزاحم را قابل جمع می‌دانند. نکته دوم آنکه باید توجه داشت که مطابق با این بیان، فرق دو خطاب متزاحم با دو خطاب متعارض، در این است که در تزامم به وسیله قراین خارجی، ملاک هر دو تکلیف در ظرف خارج احراز شده است اما در تعارض، ملاک دو خطاب متعارض احراز نشده است.^۲

بررسی مسلک نخست

اشکال اول: مبنای آخوند تنها در موارد تزامم دو خطاب واجب قابل پذیرش است. اما در صورتی که دو حرام، و یا یک واجب و یک حرام با یکدیگر تزامم کرده باشند، حتی با عدم پذیرش نهی ترتبی، بازگشت خطابات متزاحم به تعارض نیست. به این بیان که در تزامم دو خطاب دال بر حرمت، قسمتی از کار حرام است که مقارن با ارتکاب کار دیگر باشد. به این معنا که اگر مکلف، حرام اول را مرتکب شود، انجام دادن کار دوم بر او حرام می‌شود. با این وجود، مشکل طلب غیرمقدور قابل طرح نیست؛ زیرا مکلف با امثال یکی از دو نهی، در واقع هر دو تکلیف را امثال کرده است؛ زیرا یک حرام را ترک کرده، و موضوع حرام دیگر محقق نشده است.

دلیل بر این تقیید، اطلاق ادله حرمت فعل است، که شامل فرض فعل حرام در صورت

۱. خراسانی، کفایة الأصول، ص ۱۳۴

۲. مقرر: در این صورت ممکن است سؤال شود، اگر تزامم منجر به تعارض می‌شود، پس چگونه آخوند در تزامم قائل به احراز ملاک و تصحیح عبادت شده است؟ در پاسخ باید گفت: از نظر ایشان اجماع و ارتکاز عقلا در برخی موارد باعث کشف ملاک شده است و به صورت کلی، جمع عرفی بین دو خطاب متعارض، این است که هر دو خطاب حمل بر حکم اقتضایی، و در مقام بیان ملاک حکم می‌شود. در نتیجه تعارضی که به جهت تزامم رخ می‌دهد، تعارضی بدوی است و بر اساس اینکه ایشان تعارض بدوی را از تعریف تعارض خارج کرده‌اند، تزامم بعد از جمع، خارج از تعارض خواهد بود. (خراسانی، کفایة الأصول، ص ۱۵۶؛ همان، ص ۴۳۷).

۳. خراسانی، کفایة الأصول، ص ۱۵۵.

مقارنت با ارتکاب حرام دیگر می‌شود. اما اگر بازگشت این دو خطاب به تعارض باشد، هر دو خطاب کنار گذاشته شده و به اصل دلیل حرمت در هیچ‌کدام از خطاب‌ها، عمل نشده است. از سوی دیگر حفظ اطلاق دلیل حرمت، تا حد امکان ضروری است، و به همین دلیل بخشی از فعل که همراه با ارتکاب فعل دیگر است، حرام می‌شود.

در تراحم بین واجب و حرام نیز همین بیان مطرح می‌شود. به عنوان مثال، اگر وجوب نجات نفس محترمه مبتنی بر غضب باشد، حتی در صورت عدم پذیرش ترتب نیز بخشی از غضب که همراه با ترک نجات است، حرام می‌باشد. در این صورت اشکال تکلیف به غیرمقدور وارد نیست؛ چراکه با امتثال تکلیف وجوب و نجات نفس محترمه، موضوعی برای حرمت غضب باقی نمی‌ماند.

اما این مطلب در تراحم بین دو واجب قابل بیان نیست؛ چراکه نمی‌توان واجب مهم را مقید به ترک واجب اهم دانست؛ زیرا در این صورت ترک اهم، از شروط مهم شده و تحصیل شرط واجب نیز لازم است. در واقع حکم به وجوب ترک اهم شده، درحالی که این وجوب، با امر به اتیان آن در تضاد و متنافی است. به همین علت براساس مبنای آخوند، بازگشت تراحم بین دو واجب، به تعارض است؛ چراکه به نظر ایشان ترتب محال بوده و نمی‌توان مهم را مشروط به ترک اهم فعلی دانست.

اشکال دوم: مبنای آخوند مبتنی بر این است که ظهور خطابات به صورت قضیه خارجی باشد. به این معنا که شارع در هر یک از خطابات تکلیف، سایر خطابات را در نظر گرفته و در فرض تراحم با خطاب دیگر، مفاد خطاب اول را به دلیل اهم بودن آن ثابت می‌داند، و به همین علت، خطاب را به صورت مطلق جعل کرده است. به عنوان مثال شارع در خطاب وجوب نماز، خطاب وجوب روزه را لحاظ کرده و در فرض تراحم، به دلیل اهمیت خطاب وجوب نماز، آن را مقدم کرده و نماز را به صورت مطلق واجب نموده است. و از طرفی دیگر در خطاب وجوب روزه، خطاب وجوب نماز را لحاظ کرده و به دلیل اهمیت روزه، در فرض تراحم، وجوب روزه را به نحو مطلق جعل کرده است. در نتیجه دو خطاب با یکدیگر در تنافی هستند؛ چراکه هر یک، خود را مهم‌تر از دیگری دانسته و ادعای فعلیت می‌کند.

این در حالی است که ظهور خطابات در قضیه خارجی مورد پذیرش نیست؛ زیرا شارع

پیشینه
اصول فقهی

سال چهارم، شماره ۴، سال ۱۴۰۰

در تکالیف خود، در مقام مقایسه و لحاظ تکالیف با یکدیگر نبوده و دلیلی بر این ظهور وجود ندارد. به عبارت دیگر با در نظر گرفتن طیف گسترده احکام شرعی و عدم وجود احکامی که در آن خطاب تکلیف مقید به عدم امثال خطاب دیگر شده باشد، از نظر عرف شایسته نیست که هر یک از خطابات شرعی، ادعای اهم بودن خود را داشته باشند.

مسئله دوم: تعارض اطلاق دو خطاب

محقق عراقی خطابات شرعی را به قید قدرت شرعی مشروط می‌داند. مطابق با این بیان در فرض تراحم، اطلاق خطابات متزاحم با یکدیگر متعارض می‌باشند؛ زیرا هر خطاب، در فرض تراحم ادعای فعلیت کرده و وجود قدرت در محل تراحم را اثبات می‌کند، اما اصل تکلیف در هر دو خطاب بدون معارض است. به عبارت دیگر اطلاق هر دو خطاب، سبب تکلیف به غیر مقدور می‌شود، و در صورت دست کشیدن از هر دو اطلاق و یا یکی از آنها، تعارضی بین اصل خطاب‌ها وجود ندارد.

بنابراین بر اساس این مسلک، فرق بین تراحم و تعارض در این است که در تراحم، با وجود اینکه بازگشت آن به تعارض بین اطلاق دو خطاب است، اما ملاک هر دو تکلیف احراز می‌شود؛ زیرا اصل خطاب‌ها به جای خود باقی است. برخلاف باب تعارض که وجود ملاک در هر دو تکلیف در ظرف احراز نمی‌شود.^۱

علیرغم شباهت ظاهری، اما دو تفاوت عمده بین مبنای آخوند و محقق عراقی وجود دارد: تفاوت اول: به نظر صاحب کفایه در تراحم، اصل خطاب‌ها با یکدیگر تعارض می‌کنند، اما به نظر محقق عراقی اطلاق خطاب‌ها با یکدیگر معارض هستند. به عنوان نمونه در تراحم بین دو خطاب «انقذ ابنی» و «انقذ أبی»، بر اساس مبنای آخوند، پس از تعارض اطلاق دو خطاب در مورد تراحم، اصل وجوب نجات دادن پسر و اصل وجوب نجات دادن پدر با یکدیگر تعارض می‌کنند. اما به نظر محقق عراقی، اطلاق خطاب نجات دادن پسر، دلالت بر وجوب آن، حتی در صورت وجوب نجات دادن پدر می‌کند. از سوی دیگر اطلاق خطاب وجوب نجات دادن پدر، دلالت بر وجوب آن، حتی در صورت وجوب نجات دادن

۱. عراقی، نه‌ایة الأفكار، ج ۴، ص ۱۳۰.

پسر می‌کند. بنابراین اطلاق‌ها با یکدیگر در تنافی هستند؛ زیرا دلالت بر فعلیت تکلیف در فرض تراحم می‌کنند. اما اصل وجوب در دو هرخطاب، بدون در نظر گرفتن این اطلاق، یعنی اصل وجوب نجات دادن پسر (در فرض عدم نجات دادن پدر)، و اصل وجوب نجات دادن پدر (در فرض عدم نجات دادن پسر) با یکدیگر در تنافی نیستند. بنابراین اصل خطابات تکلیف، شامل فرض تراحم می‌شود.

تفاوت دوم: از نظر محقق عراقی وقوع ترتب محال نیست، از این رو در دو امر متراحم بعد از تنافی اطلاق هر دو خطاب، مانعی از بقای اصل تکلیف وجود ندارد و وجود ملاک در هر یک از دو تکلیف احراز می‌شود. اما به نظر آخوند، وقوع ترتب محال است. به همین علت نمی‌توان اصل خطاب تکلیف را مقید به عدم امثال تکلیف دیگر، ثابت دانست. در نتیجه اصل دو خطاب با یکدیگر تعارض کرده و هیچ یک از آن دو شامل فرض تراحم نمی‌شوند.

با اندکی تأمل می‌توان دریافت که بازگشت تفاوت اول به تفاوت دوم است. به این بیان که استحاله وقوع ترتب، سبب آن شده است که آخوند بعد از پذیرش تعارض اطلاق دو خطاب تکلیف در فرض تراحم، به اصل وجود خطاب دو تکلیف پایبند نباشد؛ زیرا لازمه بقای اصل خطاب نسبت به فرض تراحم، پذیرفتن ترتب و تقیید خطاب است. اما از نظر محقق عراقی، وقوع ترتب محال نیست. به همین دلیل بعد از تعارض دو اطلاق در مورد تراحم، مانعی از بقای اصل خطاب‌ها وجود ندارد. بنابراین، مطابق با این نظر می‌توان خطاب مهم را مقید به حالت عصیان اهم پذیرفت.

در نتیجه طبق مبنای محقق عراقی، در صورت علم به اهمیت یکی از دو خطاب متراحم و یا احتمال اهمیت یکی از آنها، اطلاق خطاب دیگر سقوط کرده و به اطلاق خطابی که اهمیت آن معلوم است، و یا اهمیت آن محتمل است، نسبت به مورد تراحم عمل می‌شود. و در صورت احتمال اهمیت هر دو خطاب و یا احتمال تساوی آنها، اطلاق دو خطاب با یکدیگر تعارض کرده و حکم به سقوط آنها می‌شود. بنابراین، مکلف نسبت به مورد تراحم در عمل به هر یک از خطاب‌ها مخیر است.

پیشینه
تفاوت
اصول

سال چهارم، شماره ۴، سال ۱۴۰۰

بررسی مسلک دوم

اشکال اول: استدلال محقق عراقی مبتنی بر تنافی اطلاق خطاب‌ها با یکدیگر است؛ زیرا لازمه این اطلاق، تکلیف به غیر مقدور می‌باشد. این در حالی است که بر اساس نظر بزرگانی مانند آقایان خمینی^۱ و سیستانی^۲، هر دو خطاب به اطلاق خود باقی بوده، و مانعی از شمول اطلاق خطاب‌ها نسبت به فرض تراحم وجود ندارد. اما عقل در فرض تراحم، حکم به تنجز هر دو تکلیف نمی‌کند. در نتیجه محقق عراقی برای اثبات مسلک خود ابتدا باید مبنای مذکور را پاسخ دهد.

اشکال دوم: باید توجه داشت که اشکال دوم به مبنای آخوند به مبنای محقق عراقی نیز وارد است؛ زیرا از نظر ایشان، در فرض تراحم، هر خطابی فعلیت خود را ادعا کرده و وجود قدرت شرعی را در محل تراحم اثبات می‌کند، و به همین دلیل اطلاق خطابات تکلیف با یکدیگر در تنافی است. بنابراین ایشان نیز ظهور خطاب تکالیف را به صورت قضیه خارجی می‌داند.

مسلک سوم: تقیید خطابات به قدرت و عدم تعارض

در مسلک سوم باب تراحم، خطابات تکلیف، مقید به قید قدرت شرعی بوده ولی قدرت را در متعلق خود و در فرض تراحم اثبات نمی‌کنند. بلکه مطابق با مسلک سوم هر خطابی دارای یک قید عام می‌باشد. به این معنی که هر خطاب تکلیفی در صورت عدم اشتغال به امثال تکلیف اهم و یا مساوی با خود، فعلی می‌باشد. به عبارت دیگر همان طور که خطابات شارع از نظر عقل، مقید به قید قدرت بر ذات فعل است، مقید به قید عدم اشتغال به امثال واجب اهم و یا مساوی با تکلیف نیز می‌باشد. بنابراین خطاب تکلیف در فرض تراحم، فعلیت خود را اثبات نمی‌کند. روشن است که تبیین این مسلک مبتنی بر پذیرش ترتب است؛ چراکه تنها در این صورت می‌توان خطاب تکلیف را مقید به چنین قیدی تصویر نمود.

در نتیجه مطابق با مسلک سوم باب تراحم، برخلاف مسلک اول و دوم، تعارضی بین خطابات تکلیف شکل نگرفته، و ادله با یکدیگر در تنافی نیستند؛ چراکه هر خطابی در

۱. خمینی، تهذیب فی علم الأصول، ج ۱، صص ۴۳۶ و ۴۴۲.

۲. سیستانی، تعارض الأدلة واختلاف الحدیث، ص ۷۶.

صورت نبود خطاب اهم و یا مساوی با خود، فعلی می شود.
چهار تقریب برای این مسلک ذکر شده است:

تقریب اول: اشتراط قدرت از نظر عقل

به نظر محقق نایینی خطابات شارع از نظر عقل به دو علت مشروط به قدرت می باشد. از سویی، تکلیف فرد عاجز، عقلاً قبیح بوده و شارع حکیم، فعل قبیح انجام نمی دهد. از سوی دیگر بعث و تکلیف مولی زمانی معنا پیدا می کند که بنده از بعث مولی، به حرکت درآمده و برانگیخته شود. این درحالی است که در فرض عدم قدرت، امکان برانگیختن بنده وجود ندارد و در نتیجه بعث مولی نیز لغو و بدون فایده خواهد بود و مولای حکیم، کار لغو و بیهوده انجام نمی دهد. در نتیجه خطابات تکلیف مشروط به قدرت می باشد و همین اشتراط قدرت، برای عدم فعلیت تکلیف در فرض تراحم کافی است. به این معنا که در فرض تراحم دو خطاب، اگر مکلف مشغول به امتثال تکلیف اهم و یا مساوی در اهمیت باشد، در این صورت، قدرت بر امتثال تکلیف اول وجود نخواهد داشت و مکلف از امتثال آن ناتوان محسوب می شود. بنابراین با از بین رفتن شرط قدرت، تکلیف خطاب مهم و یا مساوی نیز فعلی نخواهد بود. در نتیجه تقیید خطابات به قدرت عقلی، سبب عدم فعلیت تکلیف در فرض اشتغال به واجب اهم و یا مساوی می باشد.^۱

پوشش مهر
مهر افکار
مهر احکام

سال چهارم شماره ۴، سال ۱۴۰۰

اشکال: خطابات شارع از نظر عقل مشروط به حدوث قدرت می باشند نه بقای آن. به این معنی که زمانی که مکلف بر خود فعل قدرت داشته باشد، تکلیف در حق او فعلی می شود، و اگر در ادامه قدرت بر تکلیف را از دست بدهد، ضرری به فعلیت تکلیف وارد نمی کند. لازمه پذیرش قدرت بقایی، این است که مکلفی که در ابتدا قدرت بر انجام فعل داشت، بتواند خود را نسبت به آینده، ناتوان از انجام عمل کند، تا تکلیف بر او فعلی نشود؛ درحالی که ناتوان ساختن نفس مورد پذیرش علما نیست.^۲ بنابراین در باب تراحم، مکلف در ابتدا، نسبت به هر دو تکلیف قادر است. به عنوان

۱. نایینی، أجدود التقریرات ج ۱، ص ۲۷۰.

۲. عراقی، نهاییة الأفكار، ج ۳، ص ۴۸۰؛ حکیم، حقائق الأصول، ج ۱، ص ۲۰۰؛ روحانی، منتقی الأصول، ج ۲، ص ۲۴.

مثال در تزامم بین وجوب نجات دادن پدر و وجوب نجات پسر، در ابتدا و بدون لحاظ عمل به تکلیف دیگر، مکلف، هم می‌تواند پدر را نجات دهد و هم قدرت بر نجات دادن پسر دارد. بنابراین هر دو تکلیف نسبت به او فعلی خواهد بود؛ زیرا شرط فعلیت تکلیف، حدوث قدرت است که در باب تزامم موجود می‌باشد.

تقریب دوم: اشتراط قدرت عرفی از نظر عقل

دومین تقریب برای مسلک سوم باب تزامم^۱ این است که در تزامم بین دو تکلیف، اگرچه از نظر عقل، مکلف در ابتدا نسبت به امثال هر دو تکلیف، به طور جداگانه دارای قدرت می‌باشد و توانایی امثال هر یک را به تنهایی دارد، اما از نگاه عرف در فرض تزامم تکلیف مهم با اهم، مکلف نسبت به امثال تکلیف مهم عاجز محسوب می‌شود، و یا در تزامم بین دو تکلیف مساوی، مکلف بر امثال یکی از این دو تکلیف به صورت غیر معین توانمند می‌باشد.

از طرفی با توجه به تقیید خطابات به قید قدرت، باید گفت قدرتی که از نظر عقل شرط تکلیف می‌باشد، قدرت عرفی است نه قدرت عقلی. به بیان دیگر، این مسأله مانند صورتی است که قید قدرت در خطاب تکلیف به صورت لفظی شرط شده باشد. مثلاً مولی بگوید: زمانی که قدرت داشتی، نجات دادن نفس محترمه واجب است، و از سوی دیگر تکلیف شده باشد زمانی که قدرت داشتی، سیراب کردن میهمان واجب است. در این صورت اگر تنها یک ظرف آب وجود داشته باشد، در تزامم بین این دو تکلیف، عرف مکلف را عاجز از امثال تکلیف دوم می‌داند؛ زیرا تکلیف اول از اهمیت بیشتری برخوردار است.

بنابراین در فرضی که قید لفظی قدرت نیز وجود نداشته باشد، و خطاب تکلیف از نظر عقل مقید به قدرت باشد، در صورت تزامم، از آنجا که قدرت بر امثال هر دو تکلیف از نظر عرف وجود ندارد، هر دو تکلیف با هم به فعلیت نمی‌رسند.

اشکال: به این تقریب دو اشکال شده است^۲:

۱. مقرر: این تقریب در کلام استاد شهیدی پور بی‌آنکه که به کسی مستند شود بیان شده است. (شهیدی پور، أبحاث فی علم الأصول، ج ۳، ص ۲۵۷). مقرر طی فحصى که انجام داد قائلی برای این تقریب نیافت.

۲. همان، ص ۲۵۷.

اشکال اول: اگر قدرت به صورت لفظی در خطاب تکلیف شرط شود، در این صورت مراد از آن قدرت عرفی خواهد بود. اما سخن در مواردی است که عقل کاشف از قید قدرت می‌باشد. در این صورت، دلیل عقلی و لیبی، تنها بر قدرت تکوینی بر انجام دادن ذات فعل دلالت می‌کند. بنابراین از آنجایی که درمسأله مورد بحث، خطاب از نظر عقل مشروط به قدرت شده است، نمی‌توان مراد از قدرت را، قدرت عرفی دانست. در نتیجه هر دو خطاب متزاحم دلالت بر فعلیت خود در مورد تراحم می‌کنند.

اشکال دوم: طبق این تقریب، در فرض تراحم دو تکلیف مساوی، یکی از این دو تکلیف به صورت غیرمعین واجب و فعلی است. با وجود اینکه بنا بر پذیرش اعتبار قدرت عرفی، عرف در دو تکلیف مساوی، مکلف را قادر بر امثال هر دو تکلیف می‌داند، نه یک تکلیف غیرمشخص، و فقط مکلف قادر بر جمع بین آن دو نمی‌باشد. بنابراین شرط تکلیف در هر دو خطاب موجود است؛ زیرا مکلف از نظر عرف نیز قادر بر امثال هر دو تکلیف است.

تقریب سوم: اشتراط مجموع قدرت عقلی و عرفی از نظر عقل

شهید صدر^۱ و محقق تبریزی^۲ برای فعلی شدن تکلیف، از نظر عقل دو شرط را لازم می‌دانند: شرط اول آنکه مکلف قدرت بر آوردن ذات تکلیف را داشته باشد، و شرط دوم اینکه مکلف قدرت خود را صرف امثال تکلیف اهم و یا مساوی نکرده باشد.

به عنوان نمونه در تراحم بین وجوب نجات بنده و وجوب نجات پسر مولی، در صورتی که مکلف مشغول امثال واجب اهم باشد، تکلیف به نجات دادن بنده فعلی نمی‌شود؛ زیرا اگرچه مکلف ابتدا توان خود کار را داشت، اما عقل برای فعلیت خطاب، وجود شرط دیگری را هم لازم می‌داند و آن، عدم به‌کارگیری قدرت در امثال واجب اهم است. پس با توجه به اینکه مکلف مشغول امثال واجب اهم، یعنی نجات پسر مولی شده است، وجوب نجات بنده مولی فعلیت ندارد.

شهید صدر در توجیه عقلی این شرط می‌گوید: اطلاق خطاب به گونه‌ای که شامل

پیشینه
اصول فقه اسلامی

جلد چهارم شماره ۴، سال ۱۴۰۰

۱. صدر، بحوث فی علم الأصول، ج ۷، ص ۶۶.
۲. تبریزی، دروس فی مسائل علم الأصول، ج ۵، ص ۳۷.

فرض تراحم نیز شود، از نظر عقل محال است؛ زیرا در تراحم تکلیف اهم و مهم، اگر غرض مولی از تکلیف مطلق به مهم، به حرکت درآوردن بنده برای انجام هر دو فعل متراحم باشد، در این صورت، تکلیف به غیر مقدور لازم می‌آید و با حکمت خداوند در تنافی است. و اگر غرض از تکلیف مطلق به مهم، انجام مهم حتی در فرض تراحم با اهم باشد، این تکلیف مستلزم ترجیح مرجوح بر راجح است؛ زیرا به این معنا است که شارع حکیم، امثال خطاب مهم را به امثال خطاب اهم ترجیح داده باشد.^۱ همچنین، در تراحم دو تکلیف مساوی، اطلاق تکلیف به معنای وجوب تعیینی هر یک از تکالیف در فرض تراحم می‌باشد، و وجوب تعیینی هر تکلیف، ترجیح بدون مرجح و امری قبیح است؛ زیرا لازمه آن وجود معلول بدون وجود علت می‌باشد. بنابراین، از نظر عقل شرط دومی برای خطاب تکلیف وجود دارد و آن اینکه فعلیت هر تکلیف مشروط به این است که قدرت مکلف در امثال تکلیف اهم و یا مساوی به کار نرفته باشد و تکلیف به مهم و مساوی، تنها در صورتی که خطاب اهم عصیان شده باشد، فعلیت پیدا می‌کند. بنابراین خطابات متراحم هیچ‌گاه با یکدیگر تعارض نمی‌کنند.

همچنین محقق تبریزی^۲ در تبیین تقریب خود می‌گوید: اگر خطاب تکلیف مطلق باشد، اطلاق خطاب مهم در فرض اشتغال به واجب اهم لغو خواهد بود؛ زیرا در این فرض محرکیتی نسبت به خطاب مهم وجود ندارد. بنابراین به دلیل اینکه مولای حکیم کار لغو انجام نمی‌دهد، خطاب تکلیف باید به صورت مشروط و مقید به عدم اشتغال به امثال واجب اهم و یا مساوی جعل شود.

اشکال: از منظر عقلا، بقای اطلاق خطابات تکلیف در فرض تراحم بدون اشکال است؛ زیرا اطلاق خطاب به معنای محرکیت مطلق در تمام بخش‌ها نمی‌باشد. در نتیجه مشکل تکلیف به غیر مقدور یا ترجیح مرجوح لازم نمی‌آید. بلکه غرض از خطاب مطلق، محرکیت در چهارچوب عقل و عقلا است. به این معنا که از نظر عقلا در فرض تراحم خطاب مهم با اهم، خطاب مهم منجز نمی‌باشد و در فرض تراحم دو تکلیف مساوی، یکی از این دو

پرسش
افقی
مبتلا

مسائل تراحم در خطابات متراحم از منظر اسناد شهیدی‌پور

۱. صدر، بحوث فی علم الأصول، ج ۷، ص ۶۴.

۲. تبریزی، دروس فی علم الأصول، ج ۲، ص ۲۱۹.

تکلیف به صورت غیرمعین منجز نمی‌باشد. در نتیجه انگیزه مولی به تحریک مکلف در محدوده عقل و عقلا، سبب تقیید و تضییق قانون نمی‌شود؛ بلکه تکلیف، به اطلاق خود باقی است؛ اگرچه داعی از جعل تکلیف، به حرکت واداشتن در چهارچوب عقلا است.^۱ شهید صدر مانند این مطلب را ذکر می‌کند و می‌گوید: غرض مولی از جعل تکالیف، ایجاد حرکت برای مکلف در فرض وصول تکلیف به او می‌باشد.^۲ به این معنا که اگر تکلیف به مکلف برسد، غرض مولی به امتثال این تکلیف تعلق می‌گیرد. این در حالی است که خطاب مولی به صورت مطلق جعل شده، و شامل فرض وصول و عدم وصول تکلیف می‌شود. همچنین در مسأله مورد بحث نیز، خطاب تکلیف به صورت مطلق جعل شده است، هرچند غرض شارع از جعل تکلیف، محرکیت از نگاه عقل و عقلا است. بنابراین، خطابات تکلیف در فرض تراحم، به اطلاق خود باقی هستند و این عقل است که در فرض تراحم اهم با مهم، مهم را منجز نمی‌داند، و یا در فرض تراحم دو تکلیف مساوی، یکی از آن دو را به صورت غیرمعین منجز نمی‌داند.

همچنین نکته اصلی در پاسخ به اشکال محقق تبریزی، توجه به این نکته است که از نظر عقلا اطلاق تکلیف، کار بیشتری نسبت به اصل جعل تکلیف محسوب نمی‌شود. در نتیجه تصویر لغویت نسبت به اطلاق، قابل قبول نیست. بنابراین در خطاب مطلق غیر از جعل تکلیف، اقدام دیگری انجام نشده است تا کار مولی محکوم به لغویت شود.

به عنوان نمونه اگر نام علی را به صورت مطلق برای تمام فرزندان متولد در بیمارستان انتخاب شود، اطلاق این نام، نسبت به فرزندان که علم به مرگ آنها وجود دارد، لغو به شمار نمی‌آید؛ زیرا از نظر عقلا، نام‌گذاری بیشتری نسبت به این دسته از فرزندان صورت نگرفته تا لغویت معنا پیدا کند.

به طور کلی پذیرش این اشکال، سبب پیدایش مشکلاتی غیرقابل التزام در برخی مسائل فقهی می‌شود. به عنوان نمونه، در فرضی که حجت الزامی برخلاف تکلیف واقعی وجود داشته باشد، مانند اینکه اصل استصحاب، دلالت بر غصبی بودن آب و به دنبال آن حرمت

۱. شهیدی پور، *أبحاث فی علم الأصول*، ص ۲۵۹.

۲. صدر، *بحوث فی علم الأصول*، ج ۲، ص ۳۳۴.

تصرف در آن داشته باشد، اما در واقع وضو با آن آب واجب باشد، در این صورت هیچ کدام از فقها شمول خطاب واقعی و جوب وضو نسبت به این مورد را لغو ندانسته، و حکم به جعل تکلیف و جوب وضو به صورت مطلق می‌کنند. بنابراین باید گفت اطلاق تکلیف هیچ‌گونه لغویت عقلایی ندارد، و شاهد بر آن این است که مکلف در فرض تراحم، خود را مجبور به مخالفت با یکی از دو تکلیف می‌بیند. این به آن معنا است که اطلاق خطاب، شامل فرض تراحم شده است و در نهایت، مکلف نسبت به مخالفت یکی از دو تکلیف معذور است.

در نتیجه در اشکال به تقریب سوم از مسلک سوم باید گفت: خطابات تکلیف، حتی نسبت به فرض تراحم، به صورت مطلق جعل شده‌اند، و عقل تنها قدرت تکوینی بر ذات فعل را قید این تکالیف می‌داند. به این معنا که خطابات تکلیف شامل فرض عجز تکوینی از امثال نمی‌شوند. ولی نسبت به فرضی که قدرت عرفی بر امثال وجود ندارد، مانند فرض تراحم، تکالیف به اطلاق خود باقی هستند، و عقل است که حکم به تنجز هر دو خطاب نمی‌کند.

تقریب چهارم: اشتراط قدرت عرفی بوسیله ادله منفصل

مطابق این تقریب^۱ خطابات تکلیف به سبب عقل، تنها مقید به فرضی شده‌اند که قدرت تکوینی بر ذات فعل وجود داشته باشد، اما این خطاب‌ها به سبب ادله منفصل دیگر، مانند «لَا يَكُلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا»^۲ و مفهوم اولویت «وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ»^۳، مشروط به قدرت عرفی نیز می‌شوند. در نتیجه خطابات شارع به وسیله این ادله منفصل، مقید به عدم اشتغال به امثال واجب اهم و یا مساوی می‌باشند؛ زیرا عرف در فرض اشتغال به واجب اهم، به مقتضای ادله محدود کننده تکلیف به قدرت، خود را قادر بر واجب مهم نمی‌داند. به همین دلیل خطاب مهم، تنها در صورت عصیان خطاب اهم به فعلیت می‌رسد. به بیان دیگر در فرضی که جمع بین متعلق تکالیف مستلزم حرج و سختی باشد، اگر خطابات تکلیف به صورت مطلق جعل شده باشند، عقل حکم به تنجز آن می‌کند؛ چراکه از نظر عقل سختی انجام تکلیف موجب عذر نیست. اما شارع مقدس بر بندگان خود منت

پرسش
مبطل

مسائل تراحم در خطابات تراحم از منظر استناد شهیدی پور

۱. شهیدی پور، *أبحاث في علم الأصول*، ج ۳، ص ۲۶۱.

۲. *سورة بقره*، آیه ۲۸۶.

۳. *سورة حج*، آیه ۷۸.

نهاده و به سبب ادله نفی حرج (وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ)، تکالیف خود را مشروط به فرض عدم حرج دانسته است. بنابراین هنگامی که شارع تکلیف خود را مشروط به عدم حرج می‌داند، به طریق اولی در فرض عجز عقلی و یا عرفی از امثال تکالیف، خطابات شارع مقید به فرض عدم آنها می‌باشد.

در نتیجه ادله تکالیف به سبب مقید لفظی منفصل، مشروط به فرض وجود قدرت عرفی یعنی عدم اشتغال به امثال واجب اهم و یا مساوی می‌باشند.^۱

مسلك چهارم: حفظ اطلاق خطابات

آقایان خمینی، سیستانی و روحانی مسلك چهارمی را در باب تراحم اختیار کرده‌اند. مطابق با این مسلك، خطابات تکلیف به اطلاق خود باقی بوده و حتی شامل فرض تراحم نیز می‌شوند، اما عقل در مرحله امثال، حکم به تنجز همه تکالیف نمی‌کند، بلکه در فرض تراحم خطاب مهم با اهم، حکم به تنجز خطاب اهم کرده و خطاب مهم را مشروط به عصیان خطاب اهم فعلی می‌داند. همچنین در فرض تراحم دو تکلیف مساوی، حکم به تنجز یکی از آن دو تکلیف می‌کند. برای این مسلك دو تقریب ذکر شده است.

تقریب اول: عدم اشتراط قدرت عرفی

مطابق نظر آقایان روحانی^۲ و سیستانی^۳، همانند شهید صدر، خطابات تکلیف به سبب حکم عقل، مقید به قدرت عقلی و تکوینی بر ذات فعل می‌باشد، اما از جهت اطلاق تکالیف نسبت به فرض تراحم، مسأله دارای تفصیل است.

به نظر ایشان، اگر قید قدرت به صورت لفظی در خطاب موجود نباشد و هر دو خطاب مطلق باشند، در این صورت، هر دو تکلیف به اطلاق خود باقی بوده و بر فعلیت در فرض تراحم دلالت می‌کنند. اما عقل در مرحله امثال، با وجود خطاب اهم، خطاب مهم را منجز

۱. مقرر: این تقریب از سوی استاد شهیدی‌پور در دوره قبل درس خارج اصول، بیان و مورد پذیرش قرار گرفته بود، اما در دوره جدید، مبنای دیگری را پذیرفته‌اند که در ادامه به آن اشاره خواهد شد.
۲. روحانی، منتقى الأصول، ج ۲، ص ۳۲۵.
۳. سیستانی، تعارض الأدله و اختلاف الحدیث، ص ۷۶.

نمی‌داند و یا در دو خطاب مساوی، حکم به تنجز یکی می‌کند. به عنوان مثال اگر مولی به صورت مطلق بگوید: نماز واجب است، از سوی دیگر به صورت مطلق بگوید: روزه واجب است، در این مثال هر دو خطاب شامل فرض تراحم می‌شوند. اما از نظر عقل، از آنجا که نماز، بعد از ولایت از ارکان دین شمرده شده، از اهمیت بیشتری برخوردار بوده و بر تکلیف روزه مقدم می‌شود. به عبارت دیگر، وجوب روزه در فرض تراحم منجز نمی‌باشد.

اما اگر قید قدرت، به صورت لفظی در خطاب موجود باشد، در این صورت، اطلاق خطاب‌ها شامل فرض تراحم نمی‌شود؛ زیرا مراد از قدرت، قدرت عرفی است و عرف در فرض تراحم، قدرت بر امتثال هر دو تکلیف را احراز نکرده و مکلف را بر جمع بین دو امتثال توانمند نمی‌بیند. بنابراین در تراحم بین دو خطاب «إِذَا قَدَرْتَ فَصَلِّ» و «إِذَا قَدَرْتَ فَصُمْ»، از نظر عرف، مکلف قادر بر امتثال وجوب روزه نیست؛ زیرا با اشتغال به تکلیف مهم، قدرتی برای امتثال تکلیف مهم باقی نمی‌ماند، و با از بین رفتن شرط، دیگر خطاب تکلیف مهم در فرض تراحم با تکلیف مهم، فعلیت پیدا نمی‌کند. بلکه فعلیت خطاب مهم مشروط به عصیان خطاب مهم می‌باشد. همچنین در دو خطاب مساوی، کشف می‌شود که شارع یکی از این دو خطاب را واجب کرده است؛ چراکه از نظر عرف، مکلف قادر بر امتثال هر دو تکلیف نیست.

علت این تفصیل آن است که در خطابات مطلق، می‌توان شرط تکلیف را قدرت عقلی و ذاتی بر امتثال دانست؛ چراکه قدرت عقلی از تقسیمات اولیه تکلیف است. به این معنا که پیش از حکم به وجوب، می‌توان متعلق تکلیف را به فرض قدرت و عدم قدرت تقسیم کرده و حکم را به فرضی اختصاص داد که متعلق تکلیف، مقدور تکوینی و عقلی است. اما قدرت عرفی چنین صلاحیتی ندارد؛ زیرا مراد از قدرت عرفی، قدرت جمع بین هر دو امتثال است و از انقسامات ثانویه تکلیف محسوب می‌شود؛ چراکه باید دو تکلیف و حکم از ناحیه مولی صادر شده باشد، تا پذیرش تقسیم به فرض قدرت بر جمع بین دو امتثال و یا عدم آن، معنا داشته باشد. به همین دلیل چنین قدرتی که در فرض جعل حکم معنا پیدا می‌کند، قید تکلیف نیست.

اما اگر قدرت در لسان دلیل شرط شود، از آن جایی که عرف مرجع تشخیص ظهورات

پرسش
مستند

مسائل تراحم در خطابات تراحم از منظر اسناد شهبازی‌پور

کلام شارع است، مراد از آن، قدرت عرفی و توانایی جمع بین دو امثال خواهد بود. بنابراین در فرضی که چنین قدرتی وجود ندارد، مانند فرض تزاحم، هر دو تکلیف، با هم به فعلیت نمی‌رسند و به دنبال آن تعارضی نیز رخ نخواهد داد.

در نتیجه مطابق این نظر، در دو خطاب مطلق، مسلک چهارم مورد پذیرش است. در نتیجه هر دو خطاب به اطلاق خود باقی بوده و در مورد تزاحم، دلالت بر فعلیت می‌کنند، اما عقل حکم به تنجز هر دو تکلیف نمی‌کند. اما در خطاب‌هایی که قدرت در لسان دلیل شرط شده است، مسلک سوم مورد پذیرش است و خطابات تکلیف مقید به فرض عدم اشتغال به امثال واجب اهم و یا مساوی می‌باشند. البته باید توجه داشت مبنای بحث مشهور در مسالک تزاحم، خطابات مطلق است.

اشکال اول: امکان تقييد خطابات به قدرت عرفی

از نظر آقای سیستانی قدرت عرفی از تقسیمات ثانویه تکلیف می‌باشد، اما این بیان صحیح نیست؛ چراکه می‌توان قدرت بر جمع بین دو امثال را از تقسیمات اولیه به حساب آورد. به عنوان مثال پیش از تعلق حکم و جواب، می‌توان نجات دادن پسر مولی را به فرض قدرت بر نجات پدر مولی و فرض عدم قدرت بر آن تقسیم نمود. بنابراین قدرت عرفی نیز می‌تواند در تکالیف شرط شود.

پیش از این
موضوع
تکالیف
شرطی

اشکال دوم: تقييد به وسیله ادله عام منفصل

مطابق تقریب اول، در فرضی که قید قدرت در لسان دلیل شرط فعلیت تکلیف باشد، ظهور آن در قدرت عرفی می‌باشد. به همین دلیل در تزاحم دو تکلیف اهم و مهم، فعلیت تکلیف مهم مشروط به سرپیچی از تکلیف اهم است. اما اشکال این است که حتی در صورتی که خطاب تکلیف مطلق باشد، می‌توان به وسیله ادله منفصل مانند ادله محدود کننده تکلیف به قدرت و با ادله نفی حرج، تکالیف مطلق را نیز مشروط به قدرت عرفی دانست. به عبارت دیگر، ظاهر این خطاب قرآنی، عدم فعلیت تکلیف نسبت به فعلی است که از نظر عرف غیر مقدور است. به عنوان نمونه، اگر در مکانی آب نجس و آب غصبی وجود داشته باشد و از طرفی شارع مقدس در یک خطاب فرموده باشد: «اجتناب از آب نجس واجب است»، و در

سال چهارم، شماره ۴، سال ۱۴۰۰

خطاب دیگر فرموده باشد: «اجتناب از آب غصبی واجب است»، در این صورت در فرض اضطرار، از نظر عقلاً، مکلف قادر بر امتثال هر دو تکلیف نبوده و مصداق خطاب «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» می‌باشد. بنابراین، با توجه به اینکه مفاد خطاب مذکور، عدم تکلیف به غیرمقدور عرفی است، می‌توان این ادله را مقید عرفی خطابات مطلق تکلیف دانست. در نتیجه مسلک چهارم باب تزاحم، حتی در خطابات مطلق نیز قابل پذیرش نیست.

در پاسخ به اشکال دوم می‌توان گفت: از نظر آقای سیستانی^۱ ادله محدود کننده تکلیف به قدرت مکلف، و ادله نفی حرج شامل موارد عجز عرفی می‌باشند، اما صلاحیت تقیید تکالیف به فرض وجود قدرت عرفی و در نتیجه عدم فعلیت تکلیف در فرض عجز از جمع بین دو امثال، در آنها وجود ندارد. بلکه این ادله، تنها بر نفی تنجز تکالیف فعلی در فرض عجز دلالت می‌کنند. بنابراین حتی با در نظر گرفتن آنها، تکالیف مشروط به قدرت عرفی نمی‌باشند.

دلیل بر این مطلب آن است که در انتهای بسیاری از آیات قرآن که در آنها اضطرار عرفی نفی شده، تعبیر غفور و رحیم وجود دارد. عباراتی که نشان‌گر برداشته شدن تنجز تکلیف در موارد اضطرار عرفی است؛ زیرا چنین تعبیری هنگامی معنا پیدا می‌کند که ممنوعیت و محرومیتی وجود داشته، و از آن چشم‌پوشی شده باشد. به عبارت دیگر ستر و پوشاندن، زمانی دارای معنا می‌باشد که فعل حرامی صورت گرفته اما به سبب اضطرار، از ممنوعیت آن چشم‌پوشی شده باشد. بنابراین در موارد عجز عرفی، تکالیف فعلی بوده ولی تنجز آنها به حکم عقل و شرع برداشته شده است.

ممکن است گفته شود ظهوراتی چون دلالت حدیث رفع برای مضطر، حکم به حلیت و عدم فعلیت حکم حرمت در فرض اضطرار عرفی می‌کند. بنابراین عدم وجود قدرت عرفی رافع اصل تکلیف است. اما با توجه به اینکه در ابتدای حدیث، حکم حرمت برای افعالی که نسبت به آنها عجز عرفی وجود دارد ثابت شده است، می‌توان گفت ابتدای روایت، قرینه بر این است که مراد از حلیت در انتهای روایت، حلیت واقعی نیست. بلکه به معنای آن است که حکم تکلیف اضطراری مانند حکم حلال واقعی بوده و شخص مکلف عقاب نمی‌شود. در نتیجه ادله عام منفصل صرفاً رافع تنجز تکالیف می‌باشند.

۱. سیستانی، تعارض الأدلة واختلاف الحدیث، ص ۷۶.

پاسخ آقای سیستانی قابل رد است؛ زیرا تعبیر به غفور و رحیم می تواند علاوه بر رفع تنجز، دلالت بر رفع اصل حکم نیز داشته باشد؛ زیرا در فرضی که فعل، به عنوان اولی حرام بوده و مقتضی حرمت را داشته است، شارع از روی امتنان، حکم حرمت را برداشته و به عنوان ثانوی حکم حلّیت را تشریح کرده است، تعبیر به غفور و رحیم صحیح خواهد بود.

از طرفی به نظر می رسد ظهور ادله حلّیت حرام در حال اضطرار، حکم به حلّیت واقعی می باشد. به این معنا که فعل به عنوان اولی حرام بوده، اما در صورت حصول اضطرار عرفی، به عنوان ثانوی، واقعاً حکم حلّیت برای آن تشریح شده است. به عبارت دیگر در طول اضطرار، حکم به حرمت که به عنوان اولی برای فعل ثابت بوده است تغییر کرده و تبدیل به حکم حلّیت می شود. در نتیجه حلال تنزیلی معنا ندارد. بلکه عجز عرفی، سبب رفع حکم حرمت و حکم واقعی به حلّیت شده است.

بنابراین تقریب اول برای مسلک چهارم ناتمام است، و تفاوتی بین تکالیف مطلق و مشروط به قدرت نمی باشد.

تقریب دوم: عدم اشتراط قدرت عقلی و شرعی

امام خمینی بر اساس مبنای خود در بحث خطابات قانونیه، مسلک چهارمی را در باب تراحم اختیار کرده است. از نظر ایشان^۱ خطابات شارع به اطلاق خود باقی بوده و شامل فرض تراحم نیز می باشند. اما عقل در مقام تنجز و در فرض تراحم بین دو تکلیف اهم و مهم، حکم به تنجز خطاب اهم می کند. و یا در تراحم بین دو خطاب مساوی در اهمیت، حکم به تنجز یک خطاب به صورت غیر معین می کند.

تفاوت این نظریه با تقریب اول این است که در این مسلک، قید قدرت، حتی به معنای قدرت تکوینی، در خطاب تکلیف شرط نشده، و خطاب تکلیف فرد عاجز از انجام اصل فعل را نیز شامل می شود. بنابراین خطاب شارع به اطلاق خود باقی بوده و شامل فرض عجز از ذات فعل و فرض عجز از جمع بین دو امثال می باشد.

توضیح بیشتر آنکه، علت اینکه عقل، قدرت بر ذات فعل را در خطابات شارع شرط

۱. خمینی، تهذیب فی علم الأصول، ج ۱، صص ۴۳۶ و ۴۴۲.

می‌داند، این است که شمول خطاب تکلیف نسبت به عاجز از ذات فعل لغو بوده و از نظر عرف مستهجن شمرده می‌شود؛ زیرا بعث و غرض لزومی شارع به کسی تعلق می‌گیرد، که توانایی انبعاث و انجام اغراض مولی را داشته باشد.

از نظر امام، خطابات به دو قسم شخصی و قانونی تقسیم می‌شود و تقیید به قدرت، در خطابات شخصی معنا پیدا می‌کند؛ چراکه در خطابات شخصی، غرض شارع، تحریک مکلفی است که خطاب به او تعلق گرفته است و به همین علت شمول خطاب در فرض عجز نسبت به او بی‌معنا می‌باشد. اما غرض شارع در خطابات قانونی و تکالیف مطلق، تحریک جمع قابل اعتنایی از مکلفین است، نه تحریک همه مکلفین. بنابراین، قانون حتی اگر نسبت به برخی از افراد بی‌اثر باشد، شامل همه آنها می‌شود؛ زیرا غرض از این نوع تکلیف، تحریک همه مکلفین نبوده، تا شمول آن نسبت به برخی افراد بدون اثر و لغو باشد.

علت این امر، آن است که اطلاق در کلمات شارع به معنای لحاظ همه حالات و قیود طبیعت نیست؛ بلکه موضوع تکلیف در خطابات مطلق، صرفاً ذات طبیعت، بدون در نظر گرفتن حالات آن می‌باشد. به عبارت دیگر در خطاب‌ها، حالت تراحم تکلیف با تکلیف دیگر و یا حالت عدم قدرت نسبت به ذات تکلیف، در نظر گرفته نشده است. به عنوان مثال، در خطاب صلّ، حکم وجوب به طبیعت نماز تعلق گرفته است و اطلاق آن به معنای وجوب نماز در فرض تراحم و یا در فرض عدم قدرت تکوینی نمی‌باشد. البته خطابات تکلیف مشروط به این است که جمع قابل اعتنایی از مکلفین توانایی انجام فعل را داشته باشند؛ زیرا در غیر این صورت اصل تکلیف به ذات طبیعت لغو خواهد بود.

در واقع از نظر ایشان، قید قدرت عرفی و توانایی جمع بین دو تکلیف، شرط خطاب نیست؛ زیرا لازمه آن این است که مولی فرض تراحم را لحاظ کرده باشد. این درحالی است که فرض تراحم از تقسیمات ثانویه تکلیف می‌باشد، و تقسیمات ثانویه در طول احکام شارع بوده و سبب تقیید اصل خطابات شارع نمی‌شود؛ چراکه تراحم دو تکلیف، فرع بر آن است که اصل دو تکلیف ثابت شده باشد. در نتیجه خطاب تکلیف نمی‌تواند مقیّد به قدرت عرفی بر جمع بین دو امثال باشد.

بنابراین ایشان، قدرت تکوینی و قدرت عرفی (جمع بین دو امثال) را شرط برای

پرسش
افقی

مسائل تراحم در خطابات مشروط از منظر استاد شهید پیور

تکالیف شارع نمی‌دانند. در نتیجه خطاب شارع شامل فرض عجز از ذات فعل و عجز از جمع بین امثال دو فعل می‌شود.

البته ممکن است گفته شود، اهمال و اجمال در عالم ثبوت و اراده مولی وجود ندارد، بلکه باید تمام صور و حالات موجود برای تکلیف مورد بررسی قرار گرفته باشد. بنابراین درست است که فرض تراحم از تقسیمات ثانویه تکلیف است، اما مولای حکیم در مرحله اراده آن را لحاظ کرده و در فرض تراحم تکلیف اهم با مهم، حکم به عدم فعلیت تکلیف مهم و در فرض تساوی هر دو تکلیف، حکم به عدم فعلیت یکی از آن دو کرده است.

اما این اشکال صحیح نیست؛ زیرا عدم اهمال و اجمال در اراده شارع، به معنای در نظر گرفتن تمام حالات قابل فرض برای تکلیف نیست. بلکه به معنای این است که آنچه موضوع تکلیف قرار داده شده، ذات طبیعت است. بنابراین حالات تکلیف و فرض تراحم، داخل در موضوع تکلیف نبوده و عدم ملاحظه آنها، اهمال تلقی نمی‌شود.

شایان ذکر است که در مبنای امام دو نقض اساسی به مبنای مشهور در بحث تراحم وارد شده است:

اول اینکه بر این مبنا، تکالیف شامل فرد عاجز نیز می‌شود^۱، اما به نظر مشهور علما، قدرت، قید شرعی تکلیف است. از این رو امام معتقد است اگر قدرت، شرط شرعی تکلیف باشد، فرض شک در قدرت، از آن جایی که شک در اصل تکلیف است، مجرای اصل براءت خواهد بود. با اینکه از سویی جریان براءت، مخالف با ارتکاز عقلا و از سوی دیگر فتوای مشهور در این فرض، جریان احتیاط است. بنابراین قدرت، شرط شرعی تکلیف نمی‌باشد.

دوم اینکه اگر قدرت شرط شرعی تکلیف باشد، در این صورت تعجیز نفس جایز خواهد بود. به این معنا که مکلف، کاری انجام دهد که قدرت او نسبت به تکلیف از بین رفته و در نتیجه تکلیف برای او فعلی نباشد. این درحالی است که به نظر مشهور فقها تعجیز نفس در امثال تکلیف جایز نیست.

پیشینه
پیشینه
پیشینه

سال چهارم شماره ۴، سال ۱۴۰۰

۱. همان، ص ۴۳۹.

بررسی تقریب دوم

به نظر امام^۱ خطابات تکلیف شامل فرض عجز تکوینی و فرض تزاحم بوده و در هر دو صورت ادعای فعلیت می‌کنند. بنابراین مبنای ایشان باید از دو جهت قدرت تکوینی و قدرت عرفی بررسی شود.

از جهت قدرت تکوینی باید گفت، در خطابات قانونی، شمول تکلیف نسبت به افرادی که اثر فعلی برای آنها وجود ندارد، بدون اشکال است. به تعبیر دیگر اطلاق، فعل اضافه‌ای محسوب نمی‌شود تا شمولش نسبت به این افراد لغو باشد. اما به نظر می‌رسد، خطاب قانونی تکلیف، از فرض عجز از ذات فعل انصراف دارد و شامل عجز تکوینی نمی‌شود؛ چراکه مطابق با ارتکاز عقلا، غرض از تکلیف، ایجاد انگیزه و حرکت در مکلف در فرض وصول حکم به او می‌باشد، و از آنجا که نسبت به شخص عاجز، چنین غرضی تصویر نمی‌شود، خطاب تکلیف از این افراد انصراف دارد؛ زیرا حتی در فرض وصول تکلیف به عاجز نیز توانایی انجام فعل را ندارد. به عنوان مثال وجوب استهلال اول ماه، از شخص نابینا انصراف دارد؛ زیرا حتی در فرض وصول حکم به او، باز هم به سبب عجز تکوینی، توانایی انجام استهلال را نداشته و منبعث نمی‌شود.

اما از جهت قدرت عرفی و توانایی جمع بین دو امثال باید گفت، شمول خطاب نسبت به فرض تزاحم، بدون اشکال است، اما با توجه به ادله‌ای که تکلیف را به قدرت مکلف محدود می‌داند، و نفی حرج، می‌توان اطلاق خطابات شارع را تقیید زده و قدرت عرفی را به عنوان شرط تکالیف در نظر گرفت. در نتیجه تکالیف شارع حتی نسبت به فرض تزاحم، فعلی نیستند و از این طریق، راه تعارض بسته می‌شود.

اما نقض‌هایی که بیان گردید نیز قابل پاسخگویی است. نسبت به نقض نخست باید گفت: علت اینکه مشهور در موارد شک در قدرت، حکم به احتیاط می‌کنند، این است که ارتکاز عقلا در این موارد، لزوم احتیاط است. به عبارت دیگر عقلا، در احکام عقلاییه، قدرت را شرط استیفای ملاک می‌دانند. به این معنا که ملاک در فرد عاجز وجود دارد، اما او به سبب عجزش، توانایی به دست آوردن ملاک را از دست داده است. به همین علت اگر

۱. همان.

شخصی در حصول قدرت شک داشته باشد، بازگشت آن به شک در استیفای ملاک است و در این صورت سیره عقلا و ارتکاز آنان، حکم به لزوم احتیاط به جهت به دست آوردن ملاک می‌کند.

این سیره عقلاییه در احکام عقلا، مانند یک قرینه عقلی متصل به خطاب، سبب آن شده است که در کلمات شارع نیز قدرت، شرط استیفا دانسته شود، و خطابات شرعی ظهور در این مطلب پیدا کنند. در نتیجه ادله براءت شرعی مانند حدیث رفع، از موارد شک در قدرت منصرف بوده و جاری نمی‌شوند. بنابراین به حکم عقل، در موارد شک در قدرت، وظیفه مکلف احتیاط می‌باشد.

در نتیجه در موارد شک در قدرت، براءت عقلایی جاری نیست؛ زیرا عقلا در این موارد حکم به احتیاط می‌کنند. از سوی دیگر براءت شرعی نیز جریان ندارد؛ زیرا ارتکاز عقلا سبب انصراف خطاب حدیث رفع، از موارد شک در قدرت می‌شود. بنابراین با وجود اشتراط قدرت در فعلیت تکلیف، می‌توان در موارد شک در قدرت، حکم به احتیاط نمود.

نسبت به نقض دوم نیز باید گفت: از نظر امام، لازمه قول مشهور جواز ناتوان سازی خود است. با وجود اینکه این لازمه مورد پذیرش هیچ‌یک از فقها نمی‌باشد. پاسخ آنکه: اگر مراد ایشان، از بین بردن قدرت مکلف توسط خودش پیش از زمان فعلیت وجوب است، چنین جوازی مخالف با فتوای فقهای شیعه نیست. به طور مثال مکلف می‌تواند پیش از زمان فعلی شدن نماز ظهر، تنها آبی که برای وضو دارد را روی زمین ریخته و خود را از وضو گرفتن ناتوان سازد. بنابراین این نقض به کلام مشهور وارد نیست، بلکه بسیاری از فقها به چنین جوازی صریحاً فتوا داده‌اند.

اما اگر مراد، از بین بردن قدرت بعد از زمان فعلیت وجوب باشد، باید گفت، مراد از قدرتی که شرط تکلیف است، صرف وجود قدرت است، نه قدرت بقایی و استمراری تا انتهای وقت. بنابراین به مجرد رسیدن زمان وجوب فعلی، قدرت بر امثال حاصل است و وجود چنین قدرتی مانع از جواز ناتوان ساختن خود مکلف می‌شود.

در نتیجه در پاسخ به این مبنا می‌توان گفت، از سویی خطابات تکلیف از فرض عجز تکوینی انصراف دارند، و از سوی دیگر به مقتضای ادله نفی حرج، قدرت عرفی نیز شرط

این خطابات می‌باشد. بنابراین این خطابات در فرض تراحم، ادعای فعلیت نداشته و در نتیجه تعارضی رخ نمی‌دهد.

مسئله پنجم: عدم شمول خطابات نسبت به فرض تراحم

مسئله پنجم در باب تراحم، مسلک آقای سید موسی شبیری زنجانی^۱ است. ایشان معتقدند از نظر عرف، خطابات مطلق ناظر به فرض تراحم نیست و یا اینکه نسبت به فرض تراحم ظهور ندارد. به همین دلیل، خطاب «اذا زالت الشمس وجب الظهر والعصر» و خطاب «اذا خسف القمر وجب الآيات» ناظر به فرض متعارف می‌باشند. اما نسبت به فرض تراحم از دو خطاب، کشف می‌شود که ملاکات باقی هستند؛ چون عرفی نیست که تراحم و عجز از امثال، موجب ارتفاع ملاک از هر دو خطاب شود. از این رو با وجود کشف ملاک، اگر یکی از ملاک‌ها اهم باشد، جعل ثبوتی شارع بر اساس همان خواهد بود و اگر اهمیت یکی از دو ملاک محتمل باشد، مورد دوران امر بین تعیین و تخییر می‌باشد. که در این موارد مشهور، حکم به تعیین کرده‌اند. همچنین در موارد تساوی در اهمیت نیز، حکم به تخییر می‌شود.

بررسی

در پاسخ باید گفت ادله شرعی و به خصوص خطابات که در مقام تعلیم حکم شرعی کلی می‌باشند، همچون «حرم الربا»، «یحرم الکذب»، «یحرم الغيبة»، «ان الصلاة کانت علی المؤمنین کتاباً موقوتاً»، مورد احتجاج عرف در حالات استثنایی می‌باشد؛ این در حالی است که لازمه انصراف خطابات نسبت به فرض تراحم، عدم شمول نسبت به حالات استثنایی و انصراف از این موارد نیز می‌باشد. به عنوان مثال، ممکن است خطاب «یحرم الغصب» از مواردی که حکومت، مال مردم را به جهت مصلحت عمومی مانند زیباسازی شهر، تصاحب کند، انصراف داشته باشد. در حالی که این ادعا قابل التزام نیست و خطابات شامل حالات استثنایی می‌شود. از این رو عقلاً به عموماتی مانند «یحرم الربا» تمسک کرده و اگر بنده‌ای تخلف کرده باشد، او را مستحق عقاب می‌دانند.

۱. شهیدی پور، *أبحاث اصولية*، ج ۳، ص ۲۸۶. مقرر: با وجود فحص فراوان و پیگیری از برخی اهل علم به منبع این دیدگاه دست نیافتیم.

از منظر آقای زنجانی در فرض انصراف خطابات از فرض تراحم، عرف ملاک هر دو تکلیف را کشف می‌کند. اما این سخن در ملاک‌های تعبدی قابل پذیرش نیست. به عنوان مثال در صورتی که تراحم بین تکلیف حج و ارتکاب حرام صورت گیرد، مانند زنی که برای سفر به حج، مجبور به استفاده از عکس بی‌حجاب شود و یا توسط مردان مورد بازرسی قرار گیرد، در این صورت انجام حج، متوقف بر ارتکاب این محرمات است و اگر وجوب حج از این موارد انصراف داشته باشد، وجود ملاک برای حج روشن نیست؛ چراکه ممکن است خداوند متعال در این صورت حج را از این زن طلب نکند. در حالی که از منظر آقای زنجانی ملاک دو تکلیف در فرض تراحم کشف شده است و در صورت وجود اهم یا تکلیفی که احتمال اهمیتش می‌رود، همان ترجیح داده می‌شود و در صورت تساوی، مکلف مخیر خواهد بود.

دیدگاه برگزیده: مسلک سوم با تقریب جدید

تکالیف شارع باید از دو جهت مورد بررسی قرار گیرند: روح حکم و شکل آن. از نظر محقق حائری، حقیقت و روح تکلیف، اراده مولی بوده و تکالیف و قوانین، همگی ابراز این اراده هستند.^۱ به عنوان مثال، در حکم به وجوب، روح حکم، اراده و غرض لزومی مولی به انجام فعل است که با اشکال گوناگونی قابل بیان است. اما آنچه دارای اهمیت است، اراده مولی است و به همین علت اگر این اراده از طریق دیگری غیر از الفاظ کشف شود، مکلف ملزم است افعال خود را مطابق با اراده مولی انجام دهد.

حال با بررسی مقام روح حکم باید گفت، اگر مولی التفات تفصیلی نسبت به فرض تراحم تکلیف اهم با تکلیف مهم پیدا کند، اراده او به صورت مطلق به انجام فعل مهم تعلق نمی‌گیرد؛ زیرا فعلیت تکلیف مهم در فرض امتثال تکلیف اهم، خلاف حکمت الهی است. بلکه اراده مولی به فعلیت تکلیف اهم تعلق گرفته است و تکلیف به مهم در فرض سرپیچی از تکلیف اهم فعلیت پیدا می‌کند.

همچنین در دو تکلیف مساوی نیز، اراده مولی به انجام یکی از دو فعل تعلق گرفته

پیشینه
تکالیف شرعی

جلد چهارم، شماره ۴، سال ۱۴۰۰

۱. حائری، درر الفوائد، ص ۷۳.

است. البته این به معنای وجود دو اراده مشروط نیست، به این صورت که اراده مولی به انجام تکلیف اول مشروط به ترک تکلیف دوم، و اراده مولی به انجام تکلیف دوم، مشروط به ترک تکلیف اول باشد. زیرا لازمه اراده مشروط، وجود دو اراده نسبت به فعل مکلف، در فرض ترک هر دو تکلیف بوده که برخلاف وجدان است. بنابراین روح حکم در فرض تساوی، انجام یکی از این دو فعل است.

در نتیجه با توجه به مقام روح حکم و اراده مولی، مسلک سوم باب تراحم صحیح می باشد. به این معنا که اراده مولی مشروط به فرض قدرت عرفی بوده و در تراحم بین اهم و مهم، اراده تکلیف مهم مشروط به ترک اهم، و در فرض تساوی، یکی از دو فعل اراده شده است. اما به لحاظ شکل تکلیف و ابراز اراده، اگرچه ظاهر تکلیف و ابراز شارع مطلق می باشد، اما با توجه به ادله محدودساز تکلیف به حیطة قدرت مکلف، و ادله نفی حرج، می توان خطابات مطلق شارع را مقید به قدرت عرفی دانست، و در نتیجه به لحاظ شکل حکم نیز، فعلی شدن تکلیف مهم، مشروط به ترک امثال تکلیف اهم، و فعلیت تکلیف مساوی، مشروط به ترک دیگری خواهد بود.

جمع بندی و نتیجه گیری

در فرض تراحم خطابات تکلیف، از جهت احراز ملاک خطابات متراحم نسبت به مورد تراحم، پنج مسلک در میان علما مطرح است. از نظر گروهی، بازگشت این خطابات متراحم به تعارض است، با این تفاوت که عده ای اصل دو تکلیف را متعارض می دانند، و از نظر عده ای دیگر اطلاق دو تکلیف متعارض است.

به نظر جمع دیگری از علما، در فرض تراحم، خطابات تکلیف با یکدیگر تعارضی ندارند و مانعی از شمول خطابها نسبت به فرض عدم قدرت شرعی و تراحم، وجود ندارد. به همین دلیل ملاک هر دو تکلیف در مورد تراحم احراز می شود.

از نظر گروهی دیگر، خطابات تکلیف اصلا نظارتی به فرض تراحم نداشته و از این فرض انصراف دارند و از نظر عرف تنها ملاک هر دو خطاب شامل فرض تراحم می شود.

نظر صحیح آن است که در فرض تراحم، خطابات تکلیف متعلق به غیرمقدور شرعی نیستند، ولی هیچکدام از دو خطاب، ادعای وجود و فعلیت قدرت نمی کند، بلکه به لحاظ

روح تکلیف و یا به وسیله ادله ای که تکلیف را به قدرت محدود می سازد، هر خطابی مقید به عدم اشتغال به امتثال تکلیف اهم و یا مساوی شده است.

منابع و مآخذ

* قرآن کریم.

۱. ابن فارس، احمد، معجم مقاییس اللغة، قم: مکتب الاعلام الاسلامی، ج ۱، ۱۴۰۴ق.
۲. انصاری، شیخ انصاری، مرتضی، فرائد الأصول، قم: مجمع الفکر الاسلامی، ج ۹، ۱۴۲۸ق.
۳. تبریزی، جواد، دروس فی مسائل علم الأصول، قم: دار الصدیقه الشهیده علیها السلام، ج ۲، ۱۳۸۷ش.
۴. جوهری، إسماعیل بن حماد، الصحاح: تاج اللغة و صحاح العربية، بیروت: دار العلم للملایین، ج ۱، ۱۳۷۶ق.
۵. حائری یزدی، عبدالکریم، درر الفوائد، قم: موسسه النشر الاسلامی، ج ۶، ۱۴۴۸ق.
۶. حکیم، محسن، حقائق الأصول، قم: کتابفروشی بصیرتی، ج ۵، ۱۴۰۸ق.
۷. خراسانی، آخوند خراسانی، محمد کاظم، کفایة الأصول، قم: موسسه آل البيت علیهم السلام لإحیاء التراث، ج ۱، ۱۴۰۹ق.
۸. خمینی، روح الله موسوی، تهذیب فی مسائل علم الأصول، تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ج ۱، ۱۴۲۳ق.
۹. روحانی، محمد، منتقى الأصول، قم: دفتر آیت الله سید محمد حسینی روحانی، ۱۴۱۳ق.
۱۰. سیستانی، علی، تعارض الأدلة و اختلاف الحدیث، [بی جا]: [بی نا]، [بی تا].
۱۱. شهیدی پور، محمد تقی، أبحاث اصولیة، [بی جا]: [بی نا]، ۱۴۲۹ق.
۱۲. صدر، محمد باقر، بحوث فی علم الأصول، قم: موسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت علیهم السلام، ج ۳، ۱۴۱۷ق.
۱۳. عاملی کرکی، علی بن حسین، جامع المقاصد فی شرح القواعد، قم: موسسه آل البيت علیهم السلام لإحیاء التراث، ج ۲، ۱۴۱۴ق.
۱۴. عراقی، ضیاء الدین، نهیة الأفكار، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ج ۳، ۱۴۱۷ق.
۱۵. کاشف الغطاء، جعفر بن خضر، کشف الغطاء عن مبهمات الشریعة الغراء، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ج ۱، ۱۴۲۰ق.
۱۶. نایینی، محمد حسین، فوائد الأصول، قم: انتشارات اسلامی، ج ۱، ۱۳۷۶ش.
۱۷. _____، أجود التقريرات، قم: مطبعة العرفان، ۱۳۵۲ش.

پیشروان
فکر و اندیشه

سال چهارم، شماره ۴، سال ۱۴۰۰